

علی اصغر حلبی

سهل تستری فیلسوف مستجاب الدعوه

(۲۰۳ - ۲۸۳ هـ)

(بزرگترین مقامات آن است
که خوی بد خویش به خوی نیک
بدل کنند.)

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

شرح احوال

پیر و مرشد او کوالنون مصری (وفات ۲۴۵ هـ) (۶) بود، و در آن سال که به حج رفته بود، او را دریافت. و از کسانی که صحبت او را دریافته اند بیش از همه: «حسین بن منصور حلاج (وفات ۳۰۹ هـ)، و ابومحمد حسن بن احمد حریری (وفات حدود ۳۲۷ هـ)، معروفند (۷).

زندگانی او همه به آرامی گذشت. مطلب مهمی که از حیات او قابل ذکر است تبعید اوست به بصره به اتهام زندگه، و آن واقعه حدود سال ۳۶۱ هـ - ۸۷۴ م رخ داد، و علتش این بود که علمای شوشتر رساله وی را در باب «توبه فرد» (۸) مردود دانستند، و مراد از توبه فرد - در نظر سهل - این بود که می گفت: «توبه، بر هر فردی واجب است. عاصی باید از معصیت توبه کند، و مطیع باید از طاعت، تا، هر دو از غرور برهند! (۹)»

شاید داستانی را که در زیر می آوریم با مطلب مذکور ارتباطی داشته باشد:

«... مردی بود در ستر، که او را به زهد و علم نسبت کردند. بر سهل خروج کرد، بدین سخن که: از معصیت عاصی را باید توبت کرد، و مطیع را از طاعت توبت باید کرد. و روزگار او در چشم عامه بدگردانید. تا احوالش را به مخالفت (باشرع) منسوب کردند و تکفیر کردندش به نزد عوام و بزرگان. و سر آن داشت که با ایشان مناظره کند، که تفرقه می دادندش (۱۰). سوز دین دامنش بگرفت. هر چه داشت از ضیاع و غنار و اسباب و فرش و آوانی و زروسیم، بر کاغذها نوشت؛ و خلق را گرد کرد و آن کاغذ پارهها بر سر ایشان

ابومحمد سهل بن عبدالله بن یونس تستری، متکلم سنی و عارف نامی سال ۴۰۳ هـ و ۸۱۸ م در شوشتر (۱) از مادر زاد، و سال ۴۸۳ هـ و ۸۹۲ م در تبعیدگاه بصره درگذشت (۲). وی شاگرد خال خویش محمد بن یونس بود، که از صوفیان سخت گوش و متعصب اهل سنت چون «سفیان ثوری» (۱۱۱-۵۹۷ هـ)، و «ابوعمر بن العلاء» (۳) (وفات ۱۵۴ هـ) بود. خود او تقریباً از کودکی در راه طریقت قدم نهاده است. و از او نقل کرده اند که: «سه ساله بودم که مرا قیام شب بود، و اندر نماز خالم محمد بن سوار همی نگرستی که او را قیام شب بودی. گفتم: یا سهل! بخصب که دلم مشغول می داری. - و من پنهان و آشکارا نظاره او می کردم. (۴) و همو گوید: «از کودکی خلوت می گزیدم. آنگاه مرا به دبیرستان فرستادند. گفتم: من می ترسم که همت من پراکنده شود. با معلم شرط کنید که ساعتی بیش او باشم، و چیزی بیاموزم، و باز بکار خود بازگردم. بدین شرط به دبیرستان شدم، و قرآن آموختم، و هفت ساله بودم که پیوسته روزه می داشتم و غذای من نان جوین بودی. پس بدوازده سالگی مرا مسأله ای افتاد که کس حل آن نمی توانست کرد؛ درخواستم تا مرا به بصره فرستادند که آن مسأله بی رسم. - بی آمدم و از علماء بصره پرسیدم. هیچ کس مرا جواب نداد. به عبادان آمدم بنزدیک مردی که او را «ابوحیب حمزة بن عبدالله العبادانی» می گفتند. وی را پرسیدم. جواب داد. به نزدیک وی چندی بیومدم، و مرا از وی بسی فواید حاصل گشت. پس به ستر باز آمدم. (۵)»

افشاند. هر کس کاغذ پاره‌یی برداشتند. هر چه در آن کاغذ نوشته بود، بدیشان می‌داد؛ شکر این را که دنیا را از او قبول کردند! (۱۱)

ای نفس! مفلس گشتم

... چون همه بداد، سفر حجاز در پیش گرفت، وبا نفس خود گفت: ای نفس! مفلس گشتم. پس از من آرزو می‌خواه که نیایی؛ و نفس با او شرط کرد که نخواهم! پس بکعبه رفت و آنجا ایستاد. و مشایخ بزرگی راملاقات کرد، و - چنانکه پیش از این گفتیم - ذوالنون مصری را دید (۱۲)، و نسبت به او احوالات یافت؛ و در همه احوال موافقت با او را برای خود لازم می‌دید، چنانکه آورده‌اند: «هرگز پشت به دیوار باز نهد، و پای دراز نکند، و هیچ سؤال را جواب نداد، و بر منبر نیامد، و چهارماه انگشت پای بسته می‌داشت.»

درویشی از وی پرسید که: انگشت را چه رسیده است؟ گفت: هیچ نرسیده است. آن درویش به مصر رفت به نزدیک ذوالنون. او را دید انگشت پای بسته. گفت: انگشت ترا چه بوده است؟ گفت: درد خسته است. گفت: از کی باز؟ گفت: از چهارماه. گفت: حساب کردم، در آن وقت بود که ذوالنون را درد خسته بود؛ یعنی موافقت شرط است! درویش واقعه باز گفت: ذوالنون گفت: «کسی مانده است که او را از درد ما آگاهی است، و موافقت ما می‌کند! (۱۳)» در احوال او نوشته‌اند (۱۴) که: «هر بیست و پنج روز یک بار طعام خوردی (۱۵)، و چون ماه رمضان بودی تا عید هیچ طعام نخوردی، و هر شب چهارصد رکعت نماز کردی.» از اینگونه مطالب که در شرح احوال برخی از صوفیان و بسیاری از عارفان یاد کرده‌اند، البته با عادیات زندگی و نیز با عقل سازگار نیست. لیکن «هجوری» می‌گوید: «... آری این از امکان طاقت آدمیت بیرون است، و جز به شرب الهی نتوان کرد، و آن تائیدی باشد که عین غذاء وی گردد. یکی را غذا طعام دنیا بود، و یکی را تائید موی!»

آثار سهل

سهل چیزی نوشت. وی از صوفیان راستین بود، و در سخنوری و وعظ مقامی برجسته داشت، و در توفیق کلام از بسیاری صوفیان برتر بود. «سهل واعظی توانا و حقیقی بود، و خلقی عظیم بسبب گفتارهای او برآید باز آمدند. و آن روز که وفات او نزدیک رسید، چهارصد برید داشت... (۱۶)» تعدادی از سخنان او زیر عنوان «هزار گفتار» (۱۷) بوسیله شاگردش «محمد بن سالم» (وفات ۲۹۷ هـ / ۹۰۹ م) گردآوری و انتشار یافت. محمد بن سالم در این مجموعه ارتباط کامل کافی عقاید این سخنان داده بود که بعدها در اثر شیوع همین سخنان مذهب جدیدی در خاندانهای زیر عنوان «سالمیه» ظهور کرد. این مذهب اصول عقاید خود را از تعالیم سهل بن عبدالله برگرفته بود، و اساس آن بر دل آگاهی و ورزیدن خدایسوی است. منطبق با شعرای دین است با بیانی فنی و نیمه عرفانی، که حاصل آن توفیق مطلق است. (۱۸)

گفتیم: «سهل» آثار کتبی معروف ندارد. جز اینکه «هزار گفتار» از او نقل کرده‌اند. این گفتارها دسته و گریخته در بسیاری از کتب عرفانی و تذکره‌ها آمده، و «محمد بن سالم» نیز آنها را گردآورده است. نقل همه یا بیشتر آنها از گنجایش این مقال بیرون است. ما چند جمله از آنها را که در زندگی روزمره هم از آنها سود توان گرفت و مایه کمال تواند شد، در زیر باز می‌نویسیم:

- ۱ - دل هرگز زنده نشود تا نفس نمیرد.
- ۲ - از توبه قراءت نومیسی بیش از آن بود که از توبه گفتار و اهل معاصی؛
- ۳ - آدمیان را دو چیز هلاک کند: طلب عز، و خوف درویشی؛
- ۴ - هیچ مصیبت عظیم‌تر از جهل نیست؛
- ۵ - صوفی آن بود که صافی شود از کدر، و پر شود از فکر، و در قرب خدا دور گردد از بشر، و یگانه شود در چشم او خاک و زر؛
- ۶ - گفتند: «ما را وصف صادقان کن.» گفت: «شما اسرار صادقان بیاورید تا من شما را خبر دهم از وصف صادقان!»

۷ - حق تعالی هیچ مکانی نیافرید - از عرش تا ثری (۱۹) - از دل انسان عزیزتر، از بهر آن که هیچ عطایی نداد خلق را از معرفت عزیزتر، و عزیزترین عطاها در عزیزترین مکانها نهد؛ و اگر در عالم مکانی از دل انسان عزیزتر می‌بودی، معرفت خود آنجا نهادی؛

۸ - بزرگ‌ترین مقامات و کرامات صوفی آن است که خوی بد خویش بخوی نیک بدل کنند؛ (۲۰)

۹ - زهد در سه چیز است: یکی در لباس، که آخر آن بپزیده‌ها خواهد رسید؛ و زهد در برادران، که آخر آن فراق خواهد بود؛ و زهد در دنیا که آخر آن فنا خواهد بود (۲۱).

۱۰ - آلف، نخستین حروف و عظیم‌ترین آنهاست، و آن اشاره به آلف است یعنی: خدایی که میان اشیاء آلف داد، و خود از آنها جدا گشت*؛

۱۱ - هر چو جلی که صوفی دارد، اگر کتاب و سنت به راستی آن گواهی نهد، باطل است؛

۱۲ - انسان راستین، کسی است که کار نیکش او را خرسند، و کار بدش او را ناخرسند کند؛

۱۳ - هر کس نفس خود را به ادب قهر کند، خدا را با اخلاص می‌برد؛

۱۴ - از صحبت سه گروه بپرهیز: گردنفرزان و پادشاهان غافل، قاریان ربکار و چرب زبان، و صوفیان نادان، و صحبت این جماعت اخیس پر زیان‌تر است؛

۱۵ - اصول ما هفت چیز است: اعتقاد به کتاب خدا، پیروی از فرستاده خدا، خوردن حلال، بی‌آزاری، پرهیز از گناهان، توبه، پرداختن حقوق واجب؛

۱۶ - شکم پر از خمر دوست ندارم که پر از طعام حلال! گفتند: چرا؟ گفت: از برای آنکه چون انسان را شکم پر از خمر شود عقل بی‌آرامد، و آنش شهوت می‌برد، و خلق از دست و زبان وی ایمن شوند. اما چون پر طعام حلال بود، فصول آرزو کند، و شهوت قوت گیرد، و نفس در طلب نصیبا های خون شریک آرد؛

۱۷ - شرط ولایت ولی بر مدوامت طاعت است. چون گناه بزرگ آید (بسیار) بر دل وی گذر کند، از ولایت معزول شود؛

۱۸ - توبه آن باشد که هرگز گناه کرده را فراموش نکنی، و بپوشه آنرا تصویر آن باشی تا اگر چه عمل بسیار داری، بدان معجزه‌نگردی از آنچه حسرت کردار بدتقدم بود بر اعمال صالح، و هرگز این‌کس معجزه و مغرور نشود که گناه فراموش نکند؛

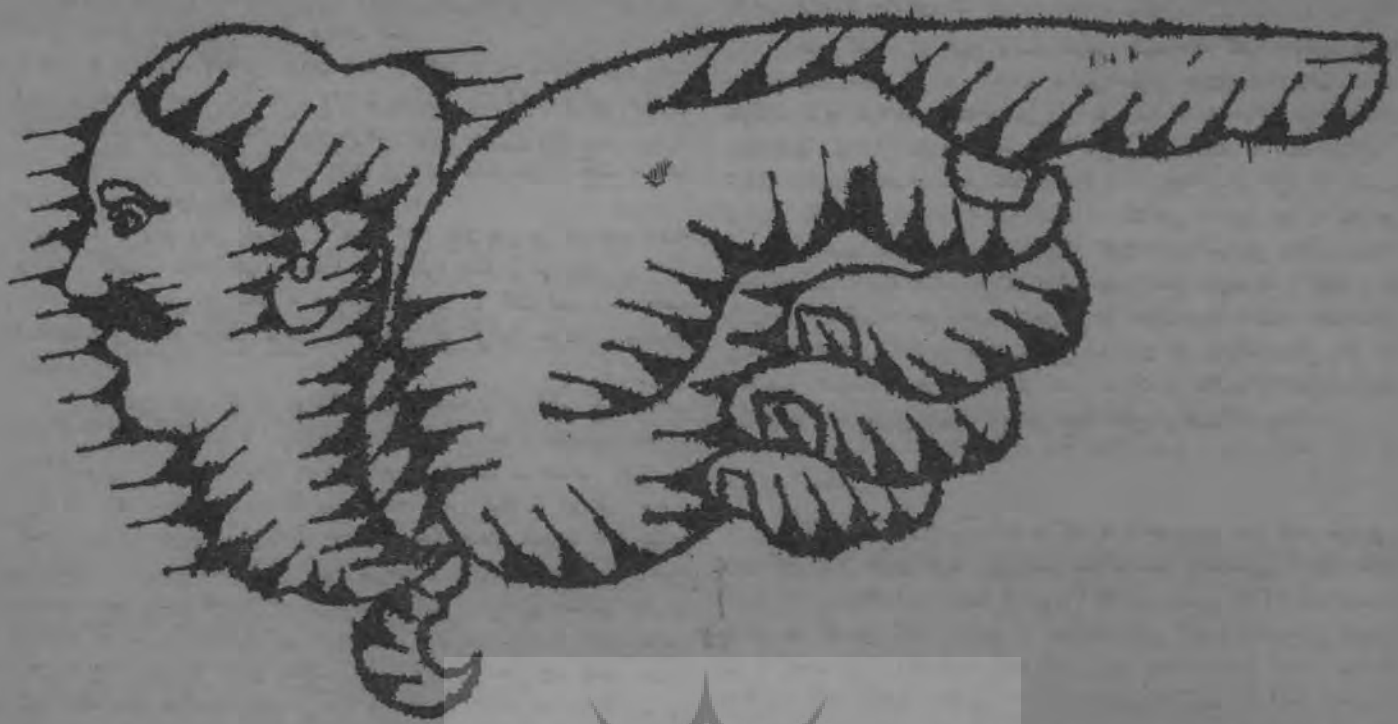
۱۹ - هر وقت که عیادت از شاخه جهل است؛

۲۰ - ایام، خدای است؛ و معجزات، پیامبران را؛ و کرامات از آن اولیاء و دوستان خدا و مردان نیک است. (۲۲)

بجز اثر این «هزار گفتار»، در تفسیر قرآن نیز کتابی بدون ثبت داده‌اند. امروزه از آن کتاب خبری نداریم. (۲۳) ولی درمآخذ مختلف از آن نام برده شده، و در شرح و تفسیر برخی آیات نیز عقیده او در ردیف مفسرانی چون «ابن عباس»، و «ابن مسعود»، و «عکرمه»، و «قتاده» و غیرهم یاد کرده‌اند. «عیبیدی» در کشف‌الاسرار، و «ابوالفتوح رازی» (وفات او آخر قرن ششم) در تفسیر «روض‌الجنان» و «امام فخر رازی» (وفات ۶۰۶ هـ) در «تفسیر کبیر» هر یک چندین فقره از عقاید او را در تفسیر آیات ذکر کرده‌اند. تحقیق و جمع و نقل همه آن موارد کاری مشکل است و مستلزم وقت زیاد است. اینجا فقط یک مورد از آنها را در تفسیر آیه ۳۴، سوره الفاطر (۳۴) در معنی «ظالم» و «مقتصد» و «سابق» نقل می‌کنیم: «سهل بن عبدالله گفت: سابق، عالم باشد؛ و مقتصد، متعلم؛ و ظالم، جاهل. و همو گفت: سابق آن بود که بمعاد مشغول بود و مقتصد آنکه بمعاد و معاش مشغول بود، و ظالم آنکه بمعاش پردازد، و از معاد مشغول بود...» (۲۵)

«سهل» از نظر گاه کلامی

گفتیم که «سهل» متکلم بود. و متکلم در اصطلاح، کسی را گویند که: عقاید ایمانی را با دلایل عقلی اثبات کند، و از انتقادات و بدعت‌های



در مبحث « قیامت » نیز نظیر « سهل » آمیخته‌ای از عرفان و عقاید متکلمان شیعه است ، که طرح وسط آن از حوصله این مقال بیرون است .

عارفان راستین در بر تو عنایت محبوب ازلی ، در دار دنیا می‌توانند به « نور » یا « حقیقت محمدیه » (یا مقام نبوت) برسند . و تنها همین عارفان و مقدسان می‌توانند به « سرالربوبیه » یا « سرآنا » نایل شوند ؛ و این مفهوم اشارتی است به معنی « هوو » (۳۱) !

« کرامت » از نظر گاه « سهل »

باید دانست که « کرامت » در اصطلاح صوفیان : خارق عادی است که از غیر نبی سرمی‌زند . و بنظر اهل حال عارفان ، ظهور اینگونه افعال و اعمال از شدت کرامت برگزیده و صوفیان راستین و واصل هیچ‌گونه اشفاق عقلی ندارند . و کتب صوفیان از انواع کرامات و خوارق عادات پر است که جمله آنها از عارفان و صوفیان گوناگون ظاهر گشته است . ولی صوفیان سده‌های نخستین اسلام به معجزات و کرامات اهمیت زیادی نمی‌داده‌اند . اما چون بعد از پیوستن اولیاء در بین اهل سلوک شایع شد ، موضوع کرامات اهمیت یافت . برای آشنایی بیشتر به این موضوع باید به کتب صوفیه و تراجم عارفان مراجعه کرد ؛ و در آنصورت با کمال تعجب توان دید که این جماعت با چه سهولتی هر امر غریب و عجیبی را پذیرفته ، و با چه آسانی پشت پا به هر منطق و استدلال و عقل وحی زده‌اند . هر چه از دوره‌های اول تصوف دورتر می‌شویم ، موضوع شیوع کرامات را بیشتر می‌بینیم . اما چنانکه گفتیم صوفیان قدیم چندان توجهی به آن نداشته‌اند .

این مطلب تقریباً مطرد و عمومی است ، و همه صوفیان راستین سده‌های اول این صفت را داشته‌اند . مثلاً « ابوالقاسم قشیری » (وفات ۴۴۳ هـ) می‌گوید : « هرگاه هیچگونه کرامتی از ولی سرزنند ، ولایت او را خلی نمی‌رساند ، در حالی که صدور معجزه از نبی واجب است و تمام‌کننده نبوت اوست . » و همو گوید : فرق میان معجزات و کرامات اینست که پیامبران مأمور اظهار آن هستند ، اما بر ولی واجب است که آنرا مستور و پوشیده دارد ... (۳۳)

ابونصر سراج طوسی (وفات ۴۸۶ هـ) فصلی در اثبات آیات و معجزات و کرامات نوشته ؛ و امکان کرامات و کارهای فوق‌العاده از اولیاء را ثابت کرده است (۳۴) . و در آخر فصل می‌گوید : بسیاری از اولیاء

معترضان دین جواب دهد . (۳۶) روش « سهل » در این راه ، « برهان آوری جدالی » (۳۷) بود که شامل : استدلال ، اصل ، فرع است ؛ نظیر آنچه متکلمان دیگر می‌کنند . مقصود از : استدلال ، براهین عقلی است ؛ و برهان به اصل : نص یا قرآن است ؛ و منظور از فرع ، سنت و حدیث است . و بنظر « سهل » و بیشتر متکلمان ، حامی دیانت باید عقل و برهان را به خدمت قرآن و حدیث درآورد ، و از این راه در اسکات و الزام مخالفت دین ببردازد . با وجود این ، استدلال او بشیوه قیامت یونانیان نبود ؛ همان شیوه‌ای که شاگردش جلاج داشت ، و پس از آنکه « سهل » را ترک گفت ، آن شیوه را ادامه داد . در مورد ماهیت نفس ، « سهل » به روش « روان و تن » (۳۸) نزدیک می‌شود ، و معتقد است که انسان از چهار عنصر یا اصل مرکب شده است . ۱ - حیات ؛ ۲ - روح ؛ ۳ - نور ؛ ۴ - طین . روح برتر از نفس است (برخلاف عقیده حکمای اسکندرانی) (۳۹) ، و پس از مرگ نیز باقی است . در تفسیر قرآن ، هر آیه چهار معنی دارد : لفظی (ظاهری) ؛ رمزی (باطنی) ؛ معنی اخلاقی ، که سهل بعضاً از آن به « حد » تعبیر می‌کرد ؛ و معنی قیامت که از آن به مطالعه عبارت می‌کند . نیز ، وی عقیده امامیه را درباره جفر (۴۰) قبول داشت .

در طریقت ، پیامبران قادرند که واسطه شوند تا سالکان بتوانند در طریقت به احوال روحی و مقامات بلند آنها نایل شوند . « سهل » نیز مانند « محمد بن کرام سیستانی » (وفات ۴۵۵ هـ) ، و ابوالحسن اشعری (۳۶۰ هـ - ۴۳۰ هـ) معتقد است که اسلام مومنان کامل و مقبول است بدین شرط که همه رو بسوی قبله کنند . و کلمه ایمان - به تنهایی - بیان‌کننده موافقت زبانی (قول) ، و مطابقت رفتار (عمل) ، و یاکي قصد (نیت) ، و برخورداري درونی از راستی (یقین) است ؛ عبارت ساده‌تر اقرار به ایمان شامل همه این مراحل چهارگانه است . و این بانظر شیعه و معتزله مخالف است که ایمان را امری باطنی دانند ، و برای صحت آن عمل ظاهری و دیگر امور را لازم شمارند .

پرستنده راستین خدا ، نخست باید تابع شرع باشد ، و بدقت همه احکام آن گردن‌گذارد ، چه « عشق بخدا مستلزم اطاعت بیشتر از اوست . » صوفی باید همیشه به خدا روی آورد ، و او را پیش‌تر و مقدم‌تر از نیت و خواست خود بداند . (الله قبل النية) ؛ و همواره در حال توبه فردی باشد (توبه فرد فی کل وقت) . و راجع به همین مطلب پیش‌تر از این شرحی نوشتیم و گفتیم که « سهل » را بسبب اظهار این عقیده که توبه را برای عارف و عامی ، و عاصی و قاری در همه حال لازم و واجب می‌دانست ، بزندقه نسبت دادند .

از اظهار کرامات روگردان بوده‌اند. آنگاه برخی سخنان آنها را نقل کرده، که از آنجمله سخنان زیر دلپذیر و جالب است:

« از بایزید بسلامی روایت شده که گفت: در بدایت احوال خدا آیات و کراماتی بمن نشان داد، ولی من به آیات و کرامات توجهی نداشتم. چون خداوند مرا چنین یافت، راه معرفت خود را بمن نشان داد.»

«... و نیز او را گفتند: فلان بر روی آب می‌رود، گفت: ماهی در آب و مرغ در هوا عجیتر از آن می‌کنند!»

«... و هم وقتی بایزید را گفتند که: فلان کس در یک شب به مکه می‌رود، گفت: شیطان هم در یک لحظه از مشرق به مغرب می‌رود.»

و «ابوعلی جوزجانی» (وفات ۴۱۹ هـ) گفته است: «صاحب استقامت باش» نه صاحب کرامت؛ که نفس تو کرامت خواهد، و خدای استقامت.»

محمد بن منور که از نوادگان شیخ ابوسعید ابوالخیر (۳۵۷ - ۴۴۰ هـ) است در کتاب «اسرار التوحید» که در نیمه دوم سده ششم - در احوال و اسرار نیای خود ابوسعید - تالیف کرده، می‌گوید: «... خواجه عبدالکریم، خادم خاص شیخ ما ابوسعید بود. گفت: روزی درویشی مرا بنشانده بود تا از حکایت‌های شیخ ما او را چیزی می‌نوشتم. کسی بی‌آمد که ترا شیخ می‌خواند. برفتم چون پیش شیخ رسیدم، شیخ پرسید که چه کار می‌کردی؟ گفتم: درویشی حکایتی چند از آن شیخ خواست، آنرا می‌نوشتم. شیخ گفت: ای عبدالکریم! حکایت نوس مباح، چنان باش که از تو حکایت کنند. و در این سخن چند فائده است: یکی آنکه شیخ بفرست (۳۴) پی برد و بدانست که خواجه عبدالکریم چه کار می‌کند! دوم: تادیب او که چگونه باش. سوم آنکه نخواست که حکایت کرامت او نویسد تا به اطراف برسد و مشهور شود، چنانکه من بنده در اول کتاب آورده‌ام که: مشایخ کتمان حالات و کرامات خویش کرده‌اند.» (۳۵)

سهل نیز در این راه، معقول‌تر از بیشتر صوفیان قدم برداشته است. و چون خواجه شیراز با وجود هزاران فضل و هنر در تصوف از بردن نام کرامات شرم داشته است:

شرفمان باد ز شمیمه آلوده خویش گردین فضل و هنر نام کرامات بریم! (۳۶)

وی اظهار کرامت را مقام و هنر ندانسته، بلکه گفته است: سالک باید دل در کریم بنده و بدانند که: بزرگ‌ترین مقامات آن است که خوی بد خویش به خوی نیک بدل کند. و اگر کاری شکفت و کرامت آمیز از وی سر می‌زده همواره در پنهان کردنش می‌کوشیده است. «نقل است که بر آب برفتی و قدمش تر نشدی. یکی گفت: قییمی گویند تو بر سر آب می‌روی. گفت: مؤذن این مسجد را بیرس که او بر روی راست گوی است»

گفت پرسیدم. مؤذن گفت: من آن ندیدم. لیکن در این روزها در حوضی درآمد تا غسل سازد. بیفتاد چنانکه اگر من نبودم، در آنجا بر می‌آورد! آری:

کار پاکان روشنی و گرمی است
خرقه پشمین از برای کد کنند
این نه مردانند اینها صورتند!
وقت خشم و وقت شهوت مرد کوه؟

کار دونان حيله در پشیمانی است
«بومسيلم» را لقب «احمد» کنند
کشته نام‌اند و مرده شهوند!
طالب مردی چنین‌ام کوه به کوه

فواید و نکات

از جمله سخنان صوفیانه سودمند و داستانیهای موثر که به «سهل» منسوب است، چند نکته را در زیر می‌نویسیم:

ذکر زبان، و ذکر دل

معروف است که مریدی را گفت: جهد کن تا یک روز همه روز می‌گویی: «الله، الله»، و دیگر روز و سدیگر همچنان، تا بدان خود کرد. گفت: اکنون شیها بدان پیوند. چنان کرد تا چنان شد که اگر خود را بجای خواب دیدی (۳۷)، همان می‌گفتی اندر خواب، تا آن عادت طبع وی شد. آنگاه گفت: از این بازگرد، و بیادداشت و ذکر دل مشغول شو. تا چنان شد که همه روز گارش مستغرق آن گشت. و «سهل» همیشه گفتی: ذکر زبان غفلت است، و ذکر دل قربت است. (***)

خون صوفی و دارایی او

هسو گفت: از شیخ بومسلم فارسی شنیدم که گفت: وقتی من با جماعتی قصد حجاز کردم. و اندر نواحی حلوان (۳۸)، گردان راه ما بگرفتند، و خرقه‌هایی که داشتیم از ما جدا کردند. ما نیز بایشان نیابوختیم، و فراخ دل ایشان جستیم. یکی بود اندر میان ما اضطراب کرد. کردی شمشیر بکشید و قصد کشتن او کرد. ماهه مرآن کرد را شفاعت کردیم. گفت: روانی‌اشد که این کذاب را بگذاریم! ناچار او را بخواهم کشتن. ما علت کشتن از وی پرسیدیم. گفت: از آنچه وی صوفی نیست، و اندر صحبت اولیاء خیانت می‌کند، این چنین کس نابوده به! گفتیم: از برای چرا؟ گفت: از آنچه کمترین درجه تصوف جود است و اشتراک و بی‌تعلقی، و او را اندرین خرقه چندین بند است او چگونه صوفی باشد؟! و چندین خصومت با یاران خود می‌کند. ما چندین سالت تا کار شما سبک می‌کنیم و راه شما می‌رویم، تا علائق از شما قطع می‌کنیم! (۳۹)

این از کجاست؟

گویند: وی را پیری آمد هرگاه که به خریدی از مادر طعام خواستی، مادر گفتی: از خدای خواه. وی اندر محراب شدی و سجده کردی. مادر آن مراد اندر نهان او را پیدا کردی بی‌آنکه وی دانستی که آن مادر دانست تا خو بدرگاه حق کند. روزی از دبیرستان اندر آمد، و مادر حاضر نبود. سر به سجده نهاد، خداوند آنچه بایست وی بود، پدیدار کرد. مادرش درآمد. دید. گفت: ای پسر! این از کجاست؟ گفت: از آنجا که هر بار می‌آمد. (۴۰)

زندانیان مظلومان

نقل است که عمرو لیث (۴۱) بیمار شد، چنانکه همه طبیبان در معالجه او عاجز شدند. گفتند: «این، کار کسی است که دعایی کند.» کسی گفت: «سهل مستجاب الدعوه است.» او را طلب کردند. آمد و بنیست. گفت: «دعا در حق کسی مستجاب شود که توبه کند، و ترا در زندان مظلومان باشد.» «عمرو» توبه کرد، و جمله را آزاد ساخت. «سهل» گفت: «خداوند! چنانکه دل و خواری گناه و عصیان با او نمودی، عز و حشمت ظلمت و فرمانبرداری من بدو بنمای، و چنانکه باطنش را لباس ندامت و انابت پوشیدی، ظاهرش را لباس عاقبت درپوشان.» چون این مناجات تمام کرد، در حال عمرو لیث باز نشست و صحت یافت! مال بسیار بر او عرضه کرد، و او نخواست. یکی از مردمان گفت: چه شدی که رفع نیاز را چیزی برمی‌گرفتی. «سهل» گفت: کسی را که خالق با او این عنایت دارد، چرا از مخلوق چیزی گیرد؟! (۴۲)

قرآنیان مظلومان

پرسیدند: از جمله خلق با که صحبت داریم؟ گفت: با عارفان، از جهت آنکه ایشان هیچ چیز را بسیار نشمند، و هر فعلی که رود آنرا به نزدیک ایشان تاویلی بود! لاجرم ترا در همه احوال معذور دارند.»

سگ، پیش سگ آید!

گفتند: «شنیده‌ایم که سگان و گرگان و شیران پیش تو، به زیارت آیند.» گفت: «آری. سگ برسگ آید!» (۴۳)

جانشین گبر

«... آن روز که وفات او نزدیک رسید، چهارصد مرد مرید داشت. آن مردان بر بالینش بودند. گفتند: برجای تو که نشیند، و بر منبر تو که سخن گوید؟ گبری بود او را شاددل گفتندی. پیر چشم باز کرد و گفت: «برجای من شاددل نشیند.» خلق گفتند: «مگر پیر را عقل تفاوت کرده است! کسی را که چهارصد مرد عالم، شاگرد دیندار بود، گبری را بجای خود نصب کند؟» او گفت: «شور در باقی کنید (۴۴)، و بروید آن شاددل را به نزد من آرید.» بیاوردند. چون

17) - "Thousand Sayings..."

18) - "Salimiya", Shorter Encyclopaedia of Islam, P. 500; ed. London.

(۱۹) - نری : خاک .

20) - "It was finely said by Sahl Ibn Abdallah that the greatest miracle is the substitution of a good quality for a bad one!..." (The Mystics of Islam; Nicholson, P. 130).

(۲۱) - « تذکرة الاولیاء » ، ص ۲۴-۳۱۹ ، چاپ و تصحیح دکتر محمد استعلامی .

(*) - این بیت معروف خواجه نیز که گوید :

« نیست بر لوح دلم جز آلف قامت یار چکنم حرف دگر یادداد استادم » ، اشاره بمطلب فوق است .

(۲۲) - این قسمت را از (مباح الهدایه) عزالدین محمود کاشانی (وفات ۷۳۵ هـ) ، صفحات ۷۰ ، ۱۷۰ ، ۲۲۱ ، ۲۵۶ ، ۳۸۰ ؛ و « اللع فی التصوف » ، ابونصر سراج طوسی ، صفحات ۴۸ ، ۶۱ ، ۶۶ ، ۲۸۱ ، ۳۱۹ ، چاپ نیکلسون ؛ و « کشف المحجوب » هجویری ، صفحات ۱۴۳ ، ۱۷۲ ، ۳۱۵ ، ۴۰۸ چاپ ژوکوفسکی ؛ و « عارفان اسلام » صفحات ۴۶ ، ۵۲ ، ۵۶ ، ۱۳۰ ، ۶۳ تصنیف نیکلسون بزبان انگلیسی نقل کرده ایم .

(۲۳) - اگرچه اخیرا (سال ۱۳۲۶ هـ ق) تفسیری بنام « تفسیر انهل التشری » در قاهره چاپ شده است .

(۲۴) - نه اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقسط ومنهم سابق بالخیرات بان الله ذلک هو الفضل الکبیر .

یعنی : آنگاه قرآن را میراث دادیم ببندهگان برگزیده خودمان ؛ که از آنها گروهی نفس خود را ستم می کنند ، و از ایشان گروهی میانه رو هستند ، و گروهی به انجام دادن کارهای نیک سبقت می جویند ، و همین است .

(۲۵) - « تفسیر ابوالفتوح رازی » ، ج ۹ ، ص ۲۴۶ ، چاپ ابوالحسن شرابی ، و نیز در همین تفسیر صفحات ۱۲۳ ، ج ۷ ، و ج ۹ ، ص ۴۰۹ ، از او و تفسیر های او ذکر شده است .

(۲۶) - التکمیل العارف بعلم الکلام ، و الکلام علم من العلوم العقلیة التعلویة علی قانون الشرع بیحیث عن ذات اللوصفات ، و احوال الممكنات من المبدء و المعاد علی اصول الاسلام . (تعریفات ، جرجانی ، ص ۸۹ ، چاپ مصر) .

27) - Dialectical Argumentation.

28) - Psycho-Physics.

29) - Helenisers.

۳۰ - « علم حیر » ، که آنرا « علم الحروف » نیز گویند ، علمی است که در آن با حروف و اشیاء عالم می شناسند . (قاموس فیروز آبادی) و گروهی ادعا کرده اند که برای اولین بار علی (ع) از بکار بردن حروف بیست و هشتگانه حروفی با طریقی مخصوص و شرایطی معین و الفاظی ویژه ، توانست آنچه در لوح قطعه و قدر بود ، استخراج کند ، و این علم را اهل بیت از او به ارث بردند ، و کاملان و دوستان خود را نیز از آن بهره مند ساختند . و برخی از فلاسفه گویند : « جفر » عبارت از « لوح قضاء » است که از آن عبارت به « عقل کل » کنند ؛ و « جامعه » : لوح قدر است که « نفس کل » باشد . جماعتی دیگر وضع این علم را به امام ششم و نیز امام هشتم شیعیان نسبت کنند ، و در کتب مربوطه « جفر و جامعه » را بیشتر با هم بکار برند ، و گویند : « سیمیاء » نیز نام همین علم است . واضح است که بیشتر این مطالب بی اساس است . (طالبان نگاه کنند به : « مقدمه ابن خلدون » ، ص ۳۹۱ ، چاپ بغداد ؛ « کشف الظنون » حاجی خلیفه ، ج ۱ ، ص ۳۹۵ ؛ و دائرة المعارف اسلام ، ج ۲ ، ص ۱۹۳) .

31) - Shorter Encyclopaedia of Islam, P. 487, ed. London.

(۳۲) - « ... الفرق بین المعجزات و الکرامات : ان الانبیاء علیهم السلام - مأمورون باظهارها ، و الولی یجب علیه سترها و اخفاءها ... » (الرسالة القشیریة ، ص ۲۴۷ ، چاپ مصر) .

(۳۳) - مخالفان صوفیه ، بویژه « ابن قیم » (وفات ۷۵۱ هـ)

شیخ اورا بیدید ، گفت : « چون روز سوم بود از وفات من ، پس از نماز دیگر (۴۵) بر منبر رو ، و بجای من بنشین و خلق را سخن گوی و وعظ کن . » شیخ این بگفت و در گذشت .

روز سوم پس از نماز دیگر مردم جمع شدند . شاددل پیر به منبر برآمد و خلق نظاره او می کردند تا خود این چه حال است ؟ گیری و کلاه گیری بر سر و زنار بر میان . گفت : « مهتر شما مرا به شما رسول کرده است و مرا گفته که : ای شاددل ! گاه آن نیامد که زنار گیری بیری ؟ اکنون بریدم . و کارد بر نهاد و برید . و کلاه گیری از سر نهاد ، اسلام آورد و شهادتین بگفت . پس گفت : « شیخ گفته است : بگو که این پیر و استاد شما بود . نصیحت کرد ، و نصیحت استاد خود پذیرفتن شرط هست . اینک شاددل زنار ظاهر برید ، اگر خواهید که بقیامت ما را ببینید جوانمردی بر شما که همه زنار های باطن برید ! » این بگفت ، و قیامت از آن قوم برآمد ، و حالاتی عجب ظاهر گشت . « (۴۶)

و این ، بدان آوردم که بدانی : مردان راستین نفس را کشتند ، ولی من و تو کشته نسیم و زبون گشته آن ، آنان اشتباه می کردند یا ما در اشتباهیم ؟

هفتم اردی بهشت ماه ۵۲
علی اصغر حلبی

حواشی

(۱) - برخی مولد اورا اهواز دانسته اند . (دائرة المعارف مختصر اسلام ، ص ۴۸۸ ، بزبان انگلیسی) .

(۲) - « الرسالة القشیریة » ، ص ۱۴ ، چاپ مصر .

(۳) - « ابوعروین العلاء » : دانشمند مشهور در قرائت و لغت و تصوف ، نحو را از نصرین عاصم لیشی ، شاگرد « یونس بن حبیب » فراگرفت و در تصوف نیز مقامی ارجمند یافت ، و چنانکه ابوحیان توحیدی (وفات پس از ۴۰۰ هـ) گوید : (بنقل یاقوت در معجم الادباء ، ج ۱۵ ، ص ۱۹ ، چاپ دارالمأمون) : اواخر عمر کتابهای خود را در زمین بگش کرد ، و اثری از آنها دیده نشد . وفات او سال ۱۵۴ هـ در روزگار خلافت منصور عباسی دومین خلیفه عباسیان رخ داد . (تریة الالیاء ، ص ۳۱ ، چاپ مصر ؛ و قیامت ، ج ۱ ، ص ۵۵)

(۴) - « تذکرة الاولیاء » ، ص ۳۰۵ چاپ دکتر محمد استعلامی .

(۵) - « ترجمه رساله قشیریة » ، ص ۴۰ ، چاپ فروزانفر .

(۶) - « وفیات الاعیان » ، ج ۱ ، ص ۲۰۹ ، چاپ تهران .

(۷) - « کشف المحجوب » ، هجویری ، ص ۲۸۷ ، چاپ ژوکوفسکی .

8) - Obligatory Character of Contrition

(۹) - شیخ سعدی هم بدین قول نظر داشته در مقدمه کستان که گوید : عاصیان از گناه توبه کنند عارفان از اطاعت استغفار . (برای

شرح توبه فرد نگاه کنید به : « عارفان اسلام The Mystics of Islam تصنیف نیکلسون = Nicholson ، ص ۴۱-۴۲ ، چاپ لندن ، سال ۱۹۶۶ ؛ و تذکرة الالیاء » عطار ، ص ۳۰۶ .

(۱۰) - یعنی : اورا از عوالمی که داشت از قبیل مراقبه و مکاشفه و غیره ، باز می داشتند .

(۱۱) - « تذکرة الاولیاء » ، ص ۳۰۷ .

(۱۲) - « ... لقی ثالثون المصری بمکة سنة خروجه الی الحج ... » (الرسالة القشیریة ، ص ۲۴ ، چاپ مصر) .

(۱۳) - « تذکرة الاولیاء » ، ص ۳۰۸ .

(۱۴) - « کشف المحجوب » ، ص ۳۱۹ ، چاپ ژوکوفسکی .

15) - "... It is recorded of Sahl ibn Abdallah that he used to remain in ecstasy twenty-five days at a time, eating no food!" (The Mystics of Islam, Nicholson, P. 130).

(۱۶) « تذکرة الاولیاء » ، ص ۳۰۷ ؛ و « نجات الانس » ، جامی ، ص ۴۰۹ .

و « ابن تیمیه » (وفات ۷۲۸ هـ) ، وبالخاص این جوزی در « تلبیس ابلیس ، فصل ۱۱ ، صفحات ۲۳۳ - ۱۶۰ » کرامات منسوب به زهاد و صوفیه را مخرقه و تزویر و منعیه شمرده اند .

۳۴ - الفراسة : علم من الخلق الی الخلق : فراست پی بردن از خلقت ظاهری به خوی و طبیعت باطنی است . (تهذیب الاخلاق ، ابوعلی بن مسکویه ، ص ۱۴۳ ، چاپ بیروت) .

۳۵ - « اسرار التوحید » چاپ مرحوم بهمنیار (احمد) ، ص ۳۸ .

۳۶ - « دیوان خواجه حافظ » ، چاپ علامه مرحوم محمد قزوینی ، ص ۲۵۷ ، غزل ۳۷۳ .

۳۷ - تذکرة الاولیاء ، ص ۳۱۱ .

۳۷ م - یعنی : اگر نقش خود را در خواب می دید ، نقش وی نیز نام الله می گفت .

*** - « کشف المحجوب » ، ص ۳۰۸ ، چاپ ژوکوفسکی .

۳۸ - شهری است در جنوب غربی نجف حالیه . (معجم البلدان ، ج ۲ ، ص ۸۴۲ ، چاپ وستینفلد) .

۳۹ - « کشف المحجوب » ، ص ۴۱۱ ، ژوکوفسکی . از جمله اعتراضات

فقیهان بر صوفیان و عارفان ، همین نکته است که گویند : صوفیان اجاجی مذهب اند . زیرا صوفی راستین معتقد است که همه دوستان و برادران دینی

و مسلکی در تمک و بهره مندی از اموال دنیوی برابند ، و هیچ چیز اختصاص به هیچ کس ندارد . سهروردی (وفات ۶۳۸ هـ) در « عوارف المعارف » چاپ شده

در حاشیه « احیاء العلوم » (ج ۲ ، ص ۲۰۳ ، چاپ مصر : بدوی طبانه) گوید :

« و من ادبهم انهم لایرون لفسهم ملکا یخصون به » یعنی : از آداب صوفیان اینست که هیچ چیزی را مختص و ویژه خود ندانند . و در جای دیگر همان

کتاب آمده است : « و از اخلاق صوفیان قدیم این بوده که : هر گاه یکی از آنها نیازمند چیزی از مال و خواسته برادرش می شده ، بدون اجازه از آن استفاده می کرده » و دلیلشان این بوده که خدا نیز چنین خواسته است : قال الله تعالی « و امرهم شوری بینهم » ای : مشاع هم فیه سواء ! (نیز نگاه کنید به « مصباح الهدایه » ، ص ۱۰۸ ، چاپ آقای جلال همایی) - آداب صوفیان راستین را مولوی هم چنین بیان می کند :

صوفی آن باشد که شد صفوت طلب نه لباس صوف و خیاطی و دلب صوفی گشته بنزد این لثام الخیاطه واللواطه والسلام

۴۰ - « تذکرة الاولیاء » ، ص ۴۷۴ ، چاپ زوار .

۴۱ - « عمرین لیث صفاری » ، برادر مدبر ولایت یعقوب لیث صفاری (مدت حکومت ۲۴۷ - ۲۶۵ هـ) بود که پس از مرگ یعقوب ، اگر چه

با مخالفت برادر کوچکتر خود علی روبرو شد ، ولی بزودی دل لشکریان را بتدبیر و کفایت با خود یکی کرد ، و از ایشان بیعت گرفت ملاقات سهل

باین امیر صفاری از نظر تاریخی اشکالی ندارد ، ولی از لحاظ واقعیت ، بدرستی معلوم نیست ، چه غیر از عطار کسی آنرا ذکر نکرده است . بهرحال

امارت عمرو لیث از ۲۶۵ هجری تا ۲۸۷ هجری بود . (نگاه کنید به « الکامل فی التاریخ » ، ابن اثیر ، ج ۶ ، ص ۲۸۹ ، چاپ بیروت) .

۴۲ - « تذکرة الاولیاء » ، ص ۳۰۸ .

۴۳ - « تذکرة الاولیاء » ، ص ۳۱۱ ، و « احیاء العلوم » غزالی ، ج ۲ ، ص ۳۰۴ ، چاپ مصر .

۴۴ - در باقی کردن : تمام کردن ، به انجام رسانیدن .

۴۵ - نماز دیگر : نماز عصر و غروب .

۴۶ - « تذکرة الاولیاء » ، ص ۳۲۰ .



فوارهها ، گلهای مصنوعی
لبخته بیروح عروسکها
و سایه لرزنده امهر چاده ، بردیوار

تصویر من در قاب تنهایی
نواب ، در آئینه میلرزد
تصویر من با خنجر در کیف
با خنده ای مرموز و زهر آگین
آنگاه
نچواکنان از خویش می برسم
تا چند این کابوس ،
تکرار خواهد شد !

ای روزهای خوف ، ای شبهای
بیداری
بر من چه بیرحمانه می تازید
ای یادهای دور ورتگین و خیال انگیز
افسوس ! در من رنک می بازی

اصغر واقعی
تهران - اسفندماه ۵۱

خواب خمار آلود بفتاد ز ظن
خمیازه های عصر
بی تابی شبهای بیداری
پاروژهای وحشت و تردید و بیزاری

ای آیه های کهنه تکرار
ای ریشها در خاک می بوسند
هرگز آمید معجزی نیست
هر روز ، یکسان
هر سال ، یکمهر
با لحظه های سربی و سنگین

ای روزهای بی تفاوت
من خسته ام ، خسته
و با نگاه بی تفاوت
- بی حوصله ، بی اعتنا ، تلخ
گم میشوم در ازدحام شهر و غوغای
خیابانها
و در نگاهم نقش می بندند .
فانوسهای سرخ ، میدانها

تصویر

من

